

آشنایی با ادبیا اقوام سرزمین استرآباد و گرگان

نگاهی بر تاریخ ادبیات قزاق و آبی

بخش سوم



■ دکتر اسلام چمنی

پژوهشگر تاریخ اقوام، محقق تاریخ و ادبیات
قزاق، مدرّس دانشگاه شرق‌شناسی قزاقستان

■ (این مقاله با اندکی خلاصه‌نگاری و تصرف ارائه می‌شود. فصلنامه میرداماد)



چکیده

قوم قزاق، از جمله اقوامی هستند که گروهی از آنان از حدود یک سده‌ی گذشته، به صورت مداوم و مجموعه‌ای یکپارچه، در بخش‌هایی از سرزمین استرآباد و گرگان (استان گلستان) سکونت دارند. علاوه بر اشتراکاتی که به واسطه‌ی ارتباط یک سده‌ی اخیر بین قزاق‌ها و اقوام ایرانی به وجود آمده، از سده‌های بسیار دورتر وجوه مشترک فرهنگی و تاریخی بین قلمرو فرهنگ‌های فارسی و قزاقی وجود داشته، که متأسفانه تاکنون ناشناخته مانده است. مقاله‌ی پیش رو ضمن اشاره به این وجوه مشترک، به تحلیل و بررسی تاریخ ادبیات قزاق و شناساندن آبی، شاعر پُرآوازه‌ی قزاق، خواهد پرداخت. امید است، شناخت فرهنگ‌های مشترک، گامی باشد در راستای تقویت روح ملی هر قوم و تحکیم روابط فرهنگی میان حاملان فرهنگ اسلامی در سرزمین‌های شرقی. واژگان کلیدی: تاریخ ادبیات قزاق، آبی، ادبیات فارسی، اشتراکات فرهنگی

■ مقدمه

بخش نخست و دوم این مقاله، در دو شماره‌ی پیشین فصلنامه میرداماد (شماره‌های ۲۵ و ۲۶) پیرامون موضوعاتی چون: ۱. تاریخ ادبیات قزاق (در پنج دوره) ۲. زندگی و اندیشه‌ی آبی قونبای اوغلو ۳. دوره کودکی آبی درقید استعمار روسیه‌ی تزاری ۴. سرچشمه‌ی دانش آبی ۵. بستردانش آبی ۶. زادگاه و شرح مشاغل پدر آبی ۷. مادر ادب‌پرور آبی ۸. تحصیلات و تجربیات اداری آبی ۹. تجربیات و دیدگاه‌های سیاسی واداری آبی ۱۰. آخرین سال‌های حیات آبی ۱۱. روش و بینش تربیتی آبی، منتشر شد و در این شماره، بخش پایانی مقاله پیرامون موضوعاتی چون ۱. آثار برگردان آبی ۲. دیدگاه روانشناختی آبی ۳. اعضای خانواده‌ی آبی ۴. رابطه‌ی خرد با حواس پنجگانه، از دید آبی ۵. دیدگاه آبی درباره‌ی روانشناسی یادگیری ۶. آغاز و پایان زندگی آبی ۷. پاسداران خرد دانش آبی درجهان، ارائه خواهد شد.

■ آثار برگردان آبی

در باره‌ی ترجمه‌های آبی، آنچه در مصدر آن قرار دارد، یادگرفتن زبان روسی است. آبی از این امکان یک سری از اشعار م. لرمانتوف را به زبان قزاقی ترجمه کرد. از آن جمله اشعاری هم چون: «شیطان»، «دعا»، «خنجر»، «در شبی آرام به تنهایی به راه افتادم»، «پرچم»، «هدیه‌ی سپیدار» را برگردانده است. بعد از آن، از آپوشکین قسمت‌هایی از داستان «اوگنی اونگین» را با مهارت بالایی نزدیک به فهم و درک قزاقی ترجمه نمود. باز از پوشکین شعر معروف «آواز تاتینا در دامنه‌ی کوهستان»، ترجمه موفقی بود، که تا به امروز توجه هندوستان و ادب‌دوستان را به‌خود جلب کرده است. هم‌چنین آبی قصه‌های تمثیلی از ی. کرلیوف را ترجمه کرد. وی در مجموع پنجاه شعر از شاعران روس را به قزاقی برگردانده است. ترجمه‌های آبی از اشعار شاعران روسی، نه‌تنها باعث آشنایی ادب‌دوستان قزاق با ادبیات شعری روسیه شد، بلکه اسباب آشنایی شاعران قرقیز با اشعار روسی را نیز فراهم ساخت. در این مورد رهبر جنبش آزادی‌بخش قزاق، در نوشته‌های خود چنین می‌نویسد: «من در مناسبت‌های مختلف، در سفرهایم به نواحی قرقیز، با شاعران قرقیزی که اشعار ترجمه‌ای آبی از پوشکین و لرمانتوف را با آواز می‌خواندند برخورد کردم.» که خود نشان‌دهنده‌ی آن است که آثار آبی معلوم حال مردم مناطق و همسایه‌ها در آسیای میانه بوده است.

ولفگانگ گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) شاعر، متفکر، طبیعت‌شناس و بنیادگذار ادبیات نوین آلمان، به خاطر عشق و علاقه‌ی خاصی که به شاعران پارسی، به‌خصوص حافظ داشت، به پیروی از مکتب عشق شرق، در فواصل سال‌های ۱۸۱۴-۱۸۱۹ مجموعه‌ای به نام «کلیات غرب - شرق» به دنیا آورد. در سال‌های ۱۷۸۰ اشعار گوته در آغاز به روسی ترجمه شد. و شاعرانی چون و. ژوکوفسکی، ف. تیوچوف، م. لرمانتوف، آ. فت شعرهای او را به زبان روسی برگرداندند. آبی با آثار گوته از طریق همان ترجمه‌ها آشنا بود و نسبت به اشعار گوته سمپاتی خاصی داشت. از این‌رو از روی ترجمه‌ی لرمانتوف، شعری به نام «قله‌ی کوه» از گوته را با نام «به وقتی که در شب تاریک، کوه چرت می‌زند» به قزاقی برگرداند. بر آن آهنگی بس ملایم و جذاب ساخت و با آلت موسیقی قزاقی به نام «دومبیرا» به اجرا گذاشت، که مورد توجه شنوندگان قرار گرفت و تا به امروز هم مورد علاقه‌ی مستمعین می‌باشد. متن شعر ترجمه‌ای آبی در قسمت ورودی موزه‌ی گوته در شهر ایلننا نصب شده و در ضمن زائران آن موزه می‌توانند نسخه‌ی ترانه‌ای آن را هم گوش کنند. در مقابل، از طرف مسئولین موزه‌ی گوته تمام آثار گوته به موزه‌ی آبی در شهر «سه‌می» هدیه شده است. تا مورد استفاده‌ی پژوهشگران قرارگیرد.

■ دیدگاه روانشناختی آبی

آبی می‌دید هر روز که می‌گذرد، اوضاع مادی مردمش بدتر می‌شود. با فقر مادی ایشان تعادل روانی ایشان هم از روال عادی خارج می‌شد. آدم‌ها در تأمین معیشت روزمره حریص‌تر می‌شدند. این عدم تعادل روانی، در مراودات و ارتباطات اجتماعی آن‌ها نیز اثر منفی برجای می‌گذاشت. به‌طوری که در روابط خود با یکدیگر ارزش‌های انسانی هم چون مردی و مردانگی، بخشودگی و سخاوت‌مند بودن را به باد فراموشی می‌سپردند. ارزش‌های نیک اخلاقی دیگر از فرهنگ عمومی جامعه غیب می‌شد. آدم‌ها به دنبال رفع جوع در پی تکه نانی به یکدیگر نامهربان‌تر می‌شدند. آبی تمام این نامتعادلات روانی و اجتماعی جامعه را نتیجه‌ی سیاست استعماری روسیه می‌دانست. چون استعمار فضای چاپلوسی و تهمت‌زنی و رشوه‌خواری را برای ایجاد رقابت ناسالم در جامعه‌ی قزاق پدید آورده بود. آبی در سال‌های حاکم بودن در مناطق مختلف از راه رسمی و دولتی کار چندان مفید چشمگیری را نتوانسته بود عملی سازد، زیرا در راه ایجاد اصلاحات، موانع بسیار از جمله شکایات افتراءآمیزی که علیه او به مقامات روسی نوشته می‌شد، مستمسکی بود برای رژیم تزاری، تا فرهیخته‌ای چون آبی را زیر فشار روانی نگه دارند. اما آبی بیش از آن‌که نگران حال خویش باشد، در غم ملتی بود که فقر مادی و فقر معنوی در هر لحظه تاروپود انسانی آنان را ازهم می‌پاشید. ازسویی

بورکرات‌های نورس و دست‌نشانده تزاری برای اخذ رشوه‌ی بیشتر، ظلم و تجاوز بیشتری بر مردم اعمال می‌کردند. از این‌رو آبی در اشعار خود مردم را به صبر و کمک به یکدیگر دعوت می‌کرد. اغنیاء را به سخاوت و کرم و دوری از بخل و خست دعوت می‌کرد. قزاق‌ها را از جمود و سخافت نهی می‌کرد و به اندیشیدن و تهذیب اخلاق امر می‌نمود. از سویی جامعه را برای رهایی از فقر معنوی به کار کردن، اخلاق نیک، پرهیز از تبلی، بیکاری، جهالت، حسادت، تفرقه تشویق می‌نمود. برای رهایی از فقر مادی، می‌گفت که از هیچ کار حلال نباید سرباززد. جامعه باید به کار زراعی و تجاری اهمیت لازم را بدهد. برای رفع نیاز پوشاک و جهاز خانگی عوام به کار کردن و آموختن هنرهای دستی ترغیب می‌کرد تا جامعه‌ای را که در چارچوب سنت‌های دامداری از روانشناسی شهری‌گری محروم بودند، به تغییر دادن روانشناسی حرفه‌ای دعوت می‌کرد و می‌گفت:

شیوه زراعت،

فن تجارت

بی‌آموز و بی‌اندیش تا سود حاصل کنی!

آبی در اشعار خود به یادگیری صنعت و تکنیک هم اشاره دارد. او بر این باور است که عدم یادگیری تکنیک زمان، باعث می‌شود که فرد یا افراد از تشخیص ارزش‌های خوب و بد زمانه عقب بیفتند و در اصلاح خود و جامعه سردرگم شوند. آن‌جا که می‌گوید:

بی استره پوشانده سبیلت دهانت را،

بی آنکه دانسته باشی فرق خوب و بد را

آبی می‌گفت: اگر هنر آفریدن و ابتکار را نداشته باشی، اگر تحصیل تجارت را نکنی، اگر تکنیک زمانه را نیاموزی، در سرزمین خود غلام و برده، نوکر و کنیز بیگانگان خواهی بود. اگر صاحب هنر و دانش نباشی، نوکر تاجران روس خواهی شد. آنان در همه‌جا صاحب تجارت و تولید خواهند بود و قزاق‌های بی‌هنر در خدمت آنان خدمتکار آنان خواهند شد. روس‌ها در سرزمین قزاق، قزاق‌ها را به خدمت خود می‌گیرند و با خدمات آن‌ها صاحب ثروت انسانی و هم ثروت طبیعی ایشان خواهند گشت. برای رهایی از بردگی بیگانه، قزاق خود باید صاحب دانش بشود. او باید بتواند طرحی برای به‌کارگیری ثروت ملی خود، در همه زمینه‌ها و رشته‌ها، برنامه‌های ملی خود را پی‌ریزی کند. آبی، قزاق را به بیداری و هوشیاری از راه اندیشیدن دعوت می‌کرد. آبی، دانش و اندیشه را ارج نهاد و ملت خویش را به کسب دانش دعوت کرد. آبی می‌گوید: «وقتی به اطراف خویش می‌نگرم، باغبان را گیاهی نیست که نکاشته باشد، تاجر را مکانی نیست که قدم به آن‌جا نگذاشته باشد، آستا را کمتر هنری است که نیاموخته باشد، شهری‌ها فرصتی برای جنگ و درگیری با یکدیگر را ندارند و در کار روزانه‌شان غرق هستند. قزاق‌ها بی‌تفاوت به هر چیزی، مثل هر زمان محتاج آنان بودند. محصولات باغبان را خوراک روزانه‌شان می‌کردند و کالاهای تاجران را پوشاک تن خویش می‌نمودند. حتی کفن میت خویش را از تاجران کالا تهیه می‌کردند.» از این‌رو دلش برای قزاق‌ها می‌سوخت، ویژگی رفتار و کردار آن‌ها را دلسوزانه و نقادانه می‌نوشت. نوشتن نقادانه‌اش از سر عشق به آن‌ها بود. آبی، آنانی که دل‌شان به حال مردم نمی‌سوخت را دوست نمی‌داشت. حتی از آنان منزجر بود. از اغنیایی که دست مدد به فقرا دراز نمی‌کردند عصبانی بود. به‌طور مدام در اندیشه‌ی این بود که چه راهی برای رشد فکری، علمی و صنعتی مردم خویش فراهم سازد. از این‌رو همیشه به اطرافیان و شاگردان و مدعیان پیشرو دتوصیه بود که دانش خویش را عمیق‌تر کنند و عاشق مردم و کار عادلانه باشند. دانش، کار و عدالت باید در خدمت انسان باشد. آبی باور داشت که: «منشاء دوست داشتن و عشق را الله است». زیرا آفریدگار، انسان را با عشق آفرید. از این‌رو انسان باید خدایی را که عشق را به انسان اهداء کرده است، باید برتر از جان خویش دوست بدارد.

با عشق آفرید انسان را آفریدگار،

تو نیز دوست بدار الله را از جان برتر.

همه انسان را دوست بدار چون برادر،

باز راه حق بدان راه عدالت را.

از نظر آبی در شکل‌گیری شخصیت انسان سه عامل مؤثر وجود دارد، که این سه عامل عبارتند از: ۱- اصالت خانوادگی ۲- اوضاع مادی و اقتصادی ۳- محیط اجتماعی.

■ اعضای خانواده‌ی آبی

آبی، در زندگی پُر فرازونشیب خویش، شاهد تضادها بود. او در یک خانواده‌ی اصیل و مرقّه به دنیا آمد. مهر مادر را دید. پدری غمخوار داشت. از همسر اول پدرش چهار برادر و از همسر دوم پدر نیز دو برادر و در مجموع شش نفر از یک پدر و دو مادر بودند، که در شعر آبی چنین منعکس شده است:

«شش نفرم از پدر،
از مادرم چار نفر،
تنهائیم نیست بجا؛
بس زیادند قوم و خویش،
گوشه زخم همچو پیش،
درک نکند قوم مرا؛
مثل شمن در مدفن،
تنها ماندم الحق من».

اگر آبی صرفاً با تکیه به اعتبار و دارایی خانواده‌اش هدف و آرمان زندگی‌اش را بر سبک‌سری‌ها و دل‌خوشی بی‌معنا قرار می‌داد، شاید در زندگی معمول خویش هیچ مشکلی نمی‌داشت و خود را سعادتمند هم می‌توانست حس کند. از سویی در معیشت فردی خویش آن همه مخالف و دشمن هم برای خودش پیدا نمی‌کرد. اما درک آبی از زندگی، عشق آبی به جامعه‌ی وابسته‌ی خویش، چه به نام انسان و چه به نام خلقت الهی، نمی‌گذاشت که عوامانه زندگی را به روال عوام سرکنند. او در اندیشه‌ی حیات جامعه و عشق به آنان، به اندازه‌ی صمیمی و عمیق بود که میل داشت با گفتارش، با نوشتارهایش، با اعمال و کردارش، به مردم خفته در خواب جهالت و رذالت و غفلت کمک کند، تا بیدار شوند و واقعیت‌های زیبایی که در اطراف دارند را ببینند و عاشق شدن را بیاموزند. شعله‌ی عشق او، آرامش ظالمان را برهم می‌زند و این جاست که عشق و نفرت رو در روی یکدیگر صفا‌آرایی می‌کنند، تا با یکدیگر درآویزند و زورآزمایی کنند، تا برتری همدیگر را به رخ کشند. که این سنتی است که گویا از آغاز خلقت در ذات انسان به نوبت در بُعد یک فرد به عشق و در بُعد فردی دیگر به کین و نفرت نمود پیدا می‌کند. واقعیت تضاد در جهان هستی آبی در نوشته‌های او تحت عنوان «چیستان» خلعت خوبی و بدی انسان را در چرخش اضداد طبیعت به خوبی بیان می‌کند.

چیستان:

هشت جنگاور آفرید پروردگار استوار
که از قدیم بینشان برقرارست کاروزار
با افت وخیز، پی‌درپی زمین زبند یکدیگر
من ندانم عاقبت کی غالب آید درپیکار
جواب:
جواب یابم گر با فکر، گویند مرا شاعرم
چون نتوانم من این را، چرا گویم عاقلم؟
زمستان و تابستان، شب و روز و تاق و جفت،
با خیر و شر بگردید جواب هشت کاملم

■ رابطه‌ی خرد با حواس پنجگانه، از دید آبی

آبی با خاطرات شیرین دوران کودکی و تجربیات تلخ دوران بلوغ، دریافت که تضادهای رفتار و گفتار انسان در مقابل هجوم عوامل محیطی و اجتماعی چنان پیچیده و سهمگین است که گاه انسان توان مقابله با همه‌ی نارسایی‌های برآمده از آن تضادها را ندارد و لاجرم در اضداد حیات زندگی انسانی گاه لازم است صبر را پیشه کند و اندیشه را چراغ راه قرار دهد و به تاریخ خرد گذشتگان نظر کند. آبی در این خصوص در گفتار نوزدهم چنین بیان می‌کند: «آدم وقتی که از پدر و مادر زاده می‌شود، خردمند به دنیا نمی‌آید. او باید آن‌چه را که در اطراف دارد با گوش بشنود، با چشم مشاهده کند، با تن لمس کند، با زبان بچشد، آن‌گاه می‌تواند خوب و بد آن را تجربه کند و بشناسد. از این‌رو انسانی که زیاد تجربه کرده باشد و زیاد دیده باشد، دانا می‌شود. کسی که بیانات و گفته‌های خردمند را به یاد داشته باشد، خود نیز خردمند می‌شود. هر خردی به صورت انفرادی و مجزاً سودی دربر نخواهد داشت. اگر آن شنیده‌ها و دیده‌های خود را از خردمندان بیاد آوریم، از آن‌چه که بد دانستیم پرهیز کنیم، آن موقع ارزش عملی دارد، آن موقع است که می‌توان انسان نامیدش».

■ دیدگاه آبی درباره‌ی روانشناسی یادگیری

آبی در ذات انسان به «شیفتگی» اشاره می‌کند. نوزادانی هستند که از بدو تولد شیفته‌ی نوشیدن، خوردن و خفتن هستند.



نوزدانی هستند که از آغاز تولد در تکاپوی یادگیری هستند و شیفته‌ی دانستن و بیشتر دانستن هستند. آبای در گفتار هفتم خویش امتیازات و کاستی‌های مربوط به آن دو شیفتگی را تشریح می‌کند:

«نوزاد از مادر با دو خصوصیت اخلاقی به دنیا می‌آید: یکی؛ با آرزوی این که بنوشم، بخورم و بخوابم. اینان «شیفته‌ی تن» هستند، تن این گونه افراد نمی‌تواند مسافرخانه‌ی جان باشد. از سویی هم خود او رشد نمی‌کند، نیرو حاصل نمی‌کند. دیگری؛ دانستن را آرزو کند. هر چیزی را که ببیند، به هر چیز زرق و برق‌دار نظر کند، میل دارد که آن را بر دهان گذارد و مزه‌اش را بچشد، قورتش دهد، بر صورتش کشد، اگر که نی و نی‌لبک باشد، به صدایش گوش تیز کند، به سن بزرگتر که برسد صدای بعبع گوسفندان، صدای خنده و گریه‌ی کسی، او را ازجا تکانش می‌دهد، به سمت صدا می‌نگرد «اون چه است؟»، «این چه است؟»، و «اون چرا چنین می‌کند؟» سؤال‌ها در ذهنش می‌چرخند. هرچه را که می‌بیند و هر صدایی را که می‌شنود، همه را می‌پرسد، آرام نمی‌گیرد. همه‌ی این تلاش‌ها «شیفتگی جان» است. این که آرزو کند برای دانستن، دیدن و یادگرفتن.

انسان اگر رازهای معلوم و نامعلوم این جهان هستی را به‌طور کامل یا حداقل به تدریج نیاموزد، بر مسند انسان نتواند نشست. اگر که بر آن همه راز آگاهی نیابد، آن جان که شایسته‌ی انسان است، جان انسان نخواهد بود. زیرا از ازل خداوند تعالی جان انسان را از جان حیوان برتر آفریده بود. آثار برتری آن آفرینش در سئوالات «این چیه و آن چه است؟» در شعور تکامل نیافته‌ی کودکانه‌ی کودک نمود پیدا کرده و کودک را به تکاپوی دانستن وامی‌دارد. کودک چنان تمایل دانستن دارد که بعضاً از خوردوخوراک و خواب و استراحت هم چشم می‌پوشد و حتی فراموشش می‌شود که چیزی باید بخورد. حالا برای آن کودکی که به سن بلوغ می‌رسد، چرا راه یادگیری دانش را، راه استادی که دانش می‌آموزد را، راه دانش‌جویانی که این راه را طی کرده‌اند را، به آن‌ها هموار نمی‌کنیم؟

ما باید گستره‌ی همان شیفتگی را وسیع‌تر کرده، آن چه را که با شیفتگی در خزانه‌ی دانش جمع کرده‌ایم را باید فزون‌تر کنیم، چون آن همه طعام جان بود. چون جان برتر از تن بود، باید که تن در مقابل جان سر تعظیم فرود آورد. اما ما آن‌گونه نکردیم. از دور نظاره کردیم، هورا کشیدیم، مثل کلاغان قارقار کردیم، از تنگنای لجنزار دورتر نرفتیم. فقط دانستیم که جان در دوران کودکی‌مان بر ما حاکم بود. وقتی به سن بلوغ رسیدیم، وقتی قوتی در ما پیدا شد، به او امکان حکمیت ندادیم. جان را در مقابل

تن به تعظیم واداشتم. به هیچ چیز با دیده دل نگاه نکردیم، با چشمان مان هم با نیم‌اشارتی نگه نکردیم، وقتی دل می‌گفت، به گفته‌اش اعتماد نکردیم. آن چه را هم که با چشم دیدیم، به نمای ظاهرش قناعت کردیم. به راز آن چیز که درونش چگونه خواهد بود، وقتی نهادیم. خود را دلخوش می‌کنیم و می‌گوییم: «خب اگر آن را نداند، با ندانستن آن چه چیزی را از دست خواهد داد؟» حال اگر آن کس که تجربه کرده بگوید: «که فلان چیزش را از دست داده است» آن را فهم نخواهیم کرد. حال کسی بر ما دانسته‌اش گوید، ما می‌گوییم: «آه، خدایا چه کسی از دیگری برتر است؟ امتیاز دیگری را نمی‌دانیم و اگر کسی آن را بر ما گوید، به درک آن قادر نیستیم. در سینه نوری نیست، در دل اعتقادی نیست. اگر فقط به آن چه که با چشم ظاهر قابل دیدن است اکتفا کنیم، فرق ما با حیوان در چه خواهد بود؟ اگر چنین باشد، ایام کودکی ما بهتر از حال امروز ما خواهد بود. زیرا چیزی را اگر نمی‌دانستیم و یا می‌دانستیم، کودکی بودیم که اشتیاق به دانستن داشتیم. اکنون در این ایام از حیوان هم بدتریم. حیوان نمی‌داند، برای دانستن هم ادعایی ندارد. ما چیزی نمی‌دانیم، اما مدعی دانستن هستیم. جهالت خود را با دانش تعویض نمی‌کنیم و در این راه چنان اصرار می‌ورزیم که از فشار اصرار، رگ‌های خونی‌مان چنان برجسته نمایان می‌شود که از یاد می‌بریم که به حد مرگ و زندگی رسیده‌ایم.»

وقتی خواننده به گفتار آبی دقیق می‌شود، حس خواهد کرد او متفکری است برای همه‌ی انسان‌ها و برای همه‌ی زمان‌ها. زیرا آبی سعی می‌کند کالبد هستی انسان را موشکافی کند و به رازهای تن و روان آن پی ببرد. این است که آبی با همه‌ی بزرگان اندیشه‌ی جهانی در کاروان تاریخ انسان همراه تواند بود!

به اعماق قلبم ژرف بنگر؛

من معمای آدمی هستم، بر آن نیز بیندیش.

در زمینی با پستی و بلندی‌های ناهموارش بزرگ شدم،

با هزارها تن به تنهایی در افتادم، عیب مگیر!

■ آغاز پایان زندگی آبی

واژه‌ی «آبی» خلاصه‌شده‌ی «ابراهیم» و نام مستعار شاعر و ادیب مشهور قزاق است. پدرش قونابای از نجبا و بزرگان قزاق در منطقه‌ی «سهمه» امروزی بود. آبی در فرمانداری «آبی» - که در سال ۱۹۲۸ میلادی بنیاد و به نام خودش نامگذاری شده - در روز بیست و دوم آگوست ۱۸۴۵ به دنیا آمد و در ۱۹۰۴ بدرد حیات گفت. پیکر وی در قشلاق جیده‌بای به خاک سپرده شد. امروره بنای آرامگاه او و عموزاده‌اش شاه‌کریم خدای‌بردی‌اوغلو، که از بزرگان ادب است، در کنار هم بنا شده است و هرساله دوستداران و مشتاقان شخصیت و آثار نظم و نثر ایشان برای زیارت ایشان به آن محل می‌روند.

■ پاسداران خرد و دانش آبی در جهان

از زمان استقلال قزاقستان، برای شناساندن آبی و آثار ارزنده‌ی وی، سیمناها و جشنواره‌های ادبی قابل توجهی در مراکز فرهنگی بسیاری از کشورهای متهمدن جهان، برگزار می‌شود. از این رو هرساله ترجمه‌هایی از آثار ادبی آبی، با کیفیت بهتر، به علاقمندان ادب کشورهای مختلف ارایه می‌شود. ایجاد روابط دوستانه‌ی متقابل با برخی کشورها، باعث شده است که در بسیاری از شهرهای آن ملل، خیابان‌هایی به نام آبی نامگذاری و یا مجسمه‌های یادبود آبی در مراکز فرهنگی آن‌ها نصب شود. برای نمونه از سال ۱۹۸۸ میلادی در پایتخت اوکراین شهرکیف خیابانی به نام آبی نامگذاری شده، هم‌چنین در برخی شهرهای دیگر آن، مثل کراماتورسک و دنپروپترووسک خیابان‌هایی به نام این شاعر متفکر نامگذاری شده است. در پانزدهم فوریه ۱۹۹۵ با همت نویسنده‌ی قزاق، رولان سیسنبای، در شهر لندن «خانه آبی» افتتاح شد. در سال ۱۹۹۸ در قاهره خیابانی به اسم آبی نامگذاری شد. در هیجدهم فوریه ۲۰۰۰ در شهر برلین «انجمن آبی» آغاز به کار کرد. هم‌چنین از سال ۲۰۰۶ به خاطر نشان دوستی بین ملت‌ها در تاشکند، بیشکک و دهلی‌نو خیابان‌هایی به اسم آبی نامگذاری شده و در شهر مسکو، نزدیک سفارت جمهوری قزاقستان، نیز مجسمه‌ی یادبود آبی نصب گردیده است. در اکتبر ۲۰۰۷ در پایتخت جمهوری اسلامی ایران، در مقابل کتابخانه ملی ایران در تهران، مجسمه‌ی نیم‌تنه‌ی آبی نصب شد. در دسامبر ۲۰۱۱ در باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان، خیابانی به نام آبی افتتاح شد. در می ۲۰۱۳ با شرکت رؤسای جمهوری ازبکستان و قزاقستان، در خیابان آبی در شهر تاشکند از مجسمه‌ی یادبود آبی با ارتفاع ۹/۲ متر رونمایی شد. در مارس ۲۰۱۴ در پکن، پایتخت چین، در پارک «چایوپیان» نیز مجسمه‌ی یادبود آبی نصب و رونمایی گردیده است.